

متن، فرامتن و تحلیل معنای پایه و نسبی و تطبیق آن با تفسیر*

دکتر محمد باقر سعیدی روشن

استاد یار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

Email: MB_Seidi @ hawzeh.ac.ir

چکیده

از جمله مسائل مطرح در معنی‌شناسی و تحلیل واژگان متون، اهمیت دادن به «معنای نسبی» کلمات در کنار «معنای پایه» است. در این مسأله برخی معنای نسبی را رجحان بخشیده، بافت متن و عناصر درونی و بیرونی آن را برخوردار از سهم اصلی در تحلیل معنا دانسته‌اند. گروهی نیز بافت را در حوزه خاص زمینه و موقعیت فرهنگی - اجتماعی پیدایش گفتار یا متن محدود نموده، بافت اجتماعی را عنصر اصلی معنا دانسته‌اند. همچنان که پیداست جهت‌گیری در این مسأله و نوع ارزیابی آن، تأثیر بسیار شگرفی در تفسیر متون دینی قرآن و سنت بر جای می‌نهد. مقاله حاضر به بررسی این مسأله می‌پردازد. در این پژوهش ضمن ملاحظه برخی دیدگاه‌های جدید، تلاش می‌شود تا در نگاهی متوازن عناصر درون‌متنی و فرامتنی اثرگذار در معنای نسبی ارزیابی شود. بر این اساس عوامل زبانی و فرازبانی مولد معنا از نقطه نظر عالمان مسلمان مورد جستجو قرار می‌گیرد که در عین حال نوعی نگرش مقایسه‌ای میان دیدگاه‌های اندیشمندان مسلمان و رویکردهای جدید در معناشناسی است.

کلید واژه‌ها: معنای وضعی، معنای نسبی، متن، فرامتن، بافت، سیاق.

* تاریخ وصول: ۱۳۸۶/۶/۱۱، تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۶/۹/۲۱.

طرح مسأله

یکی از روش های تحلیل معنایی از نگاه معنا شناسان، شناخت معنای نسبی یک واژه، افزون بر معنای وضعی آن است. همچنان که می دانیم واژه ها مانند خشت های ساختمان، مصالح گفتار انسان هستند. اما این مصالح بر اساس نظام زبان و مهندسی فکر صورت معنا دار به خود می گیرند. به این معنا که کاربران زبان با توجه به ایده و هدفی که قصد انتقال آن را دارند و با لحاظ موضوع سخن و به حسب دانش خود و مخاطبان خود در فضای اجتماعی ویژه ای که به سر می برند سخن می گویند. اکنون پرسش آن است که نقش و سهم هر یک از عوامل موکد گفتار و متن در معنا چقدر است؟ حظ معنای پایه چه اندازه و بهره معنای نسبی و یافت چه اندازه است؟ مولفه های درون متنی و برون متنی معنا و همین طور عناصر معنای نسبی چیست؟ توضیح زوایای مسأله فوق و ارزیابی پرسش های آن، بدون تردید آثاری قابل اعتنا در چگونگی ترجمه و تفسیر متون دینی کتاب و سنت خواهد داشت. توجه به بافت و معنای نسبی روشن می سازد که گاه واژه ها در محدوده یک متن دینی دارای همان معنای لغوی و طبیعی است، همچنان که گاه نیز دارای معنایی دینی و غیر ناسوتی است. توجه به این موضوع به ویژه در معنا شناسی واژه های قرآن و تجزیه و تحلیل آنها، مواد فوق العاده ارزشمندی را در اختیار معنا شناسی قرار می دهد.

نمونه از این نوع کاربرد صرفاً لغوی را می توان در بررسی واژه کافر ملاحظه نمود که قرآن آن را از زبان فرعون در خطاب به موسی نقل می کند: «قَالَ أَلَمْ تُرْيِكْ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْبُتَى فَعَلْتَ مِنَ الْكَاْفِرِينَ» (شعراء/۱۸-۱۹).

واژه کافر در آیه فوق به همان مفهوم لغوی اش یعنی کفران و نادیده گرفتن است و نه کفر در مقابل ایمان (طوسی، ۱۲/۸؛ طبرسی، ۲۹۳/۷؛ طباطبایی، ۲۶۱/۱۵). همین طور کلمه ضلال در کاربردی که فرزندان و اطرافیان حضرت یعقوب به وی نسبت می دهند

دارای مفهوم طبیعی است و به معنای ضلالت در دین نمی باشد (همان، ۸۹/۱۱ و ۲۴۵/۱۱) «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (یوسف/۷)، «وَلَمَّا فَصَلَ الْعَبْرُ قَالَ أَبُوهُمَ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ» (یوسف/۹۵-۹۴).

معنای پایه و معنای نسبی

این حقیقت است که معنای مطلق و بر خاسته از وضع، به عنوان مغز و هسته کلمه تا زمانی که واژه در جامعه زبانی به صورت کلمه باقی است، وجود دارد. اما چنانکه می دانیم واژه ها منجز از ترکیب کارآیی ندارند و فلسفه وجودی آنها، پیوند ترکیبی به منظور تشکیل جمله و پدید آوردن سخن و یا متن است. این واقعیت ما را به سمت این عنصر روش شناختی سوق می دهد که در تحلیل معنایی کلمات، معنای اساسی را همچون ماده خام و انعطاف پذیر در نظر آوریم که در بافت های متفاوت متنی و موقعیتی جهت معینی پیدا می کند.

معنا شناسان جدید از این نوع معنا با عنوان «معنای نسبی» در قبال «معنای پایه»، «اساسی» یا «مطلق» یاد می کنند (ایزوتسو، خدا و انسان در قرآن، ۱۳، ۲۰؛ تمام حسان، مقالات فی اللغة و الأدب، ۳۳۴).

مقصود از معنای نسبی در اینجا جنبه ارزش گذارانه این نوع معنا به حسب اشخاص موصوف به این نوع معرفت، چنان که در هرمنوتیک جدید مطرح است، نیست. غرض از معنای نسبی در قلمرو معنی شناسی، آن سطح از معناست که به طور خاص معلول کاربرد واژه (استعمال) و مرتب بر بافت سخن است. این نوع معنا، در مقابل سطح معنای پایه قرار دارد که بر اساس وضع و قرارداد، ویژگی ذاتی واژه و همراه آن است.

یکی از معنی شناسان معاصر در تعریف معنای نسبی و معنای اساسی می نویسد:

معنای «اساسی» کلمه ویژگی ذاتی و درونی خود آن کلمه است که همواره در آن واژه

است. اما معنای «نسبی» آن نوع دلالت ضمنی است که در زمینه ای خاص و در اثر پیدا شدن وضع خاصی برای آن کلمه، به معنای اساسی پیوسته و بر آن افزوده می شود» (ایزوتسو، ۱۵، ۱۶).

وی نظریه خویش را در انطباق با یکی از واژگان قرآن چنین توضیح می دهد:

«کلمه کتاب، در قرآن باشد یا خارج از قرآن، معنی اساسی خود نوشته را دارد. این عنصر معنی شناختی ثابت که هر جا این کلمه به کار رفته باشد همراه دارد، معنی «اساسی» آن کلمه است. ولی این معنی اساسی تمام معنی آن کلمه نیست. در این جا سیمای معنای دوم پدیدار می شود. در قرآن کلمه کتاب همچون دو نشانه ای از یک مفهوم و تصور دینی خاص که با هاله ای از تقدس احاطه شده، اهمیت پیدا کرده است. این کیفیت نتیجه این واقعیت است که کلمه کتاب با ورود به دستگاه تصویری اسلامی ارتباط خاصی با معنی کلمات مهم قرآنی همچون الله، وحی، تنزیل، نبی، اهل (مردم) در ترکیب اهل الکتاب، (مردم دارای کتاب آسمانی) پیدا کرد. از این رو این کلمه در زمینه قرآنی باید در رابطه و نسبت با این اصطلاحات در نظر گرفته شود، و همین ارتباط به کلمه کتاب رنگ معنی شناختی خاص بخشیده است و ساخت معنایی ویژه ای برای آن صورت گرفته است که اگر بیرون از دستگاه اسلامی باقی می ماند هرگز چنان نمی شد. این بخش از معنا همان معنای نسبی است که جزئی بسیار مهم و بسیار مهم تر از خود معنی «اساسی» است (ایزوتسو، *خدا و انسان در قرآن*، ص ۱۵، ۱۶). یکی از نویسندگان مسلمان در طی رساله ای که در مفهوم اساسی و سیاقی ماده «کتاب» در قرآن کریم نوشته است، پس از بیان معنای اساسی آن یعنی ثبت و تسجیل، کاربردهای قرآنی این ماده را در نوزده مورد استقصا کرده و آنها را از باب توسعه معنا دانسته است. عناوین این معانی در پنج محور کلی و بیست معنا به قرار ذیل است: تدوین و تسجیل، نامه اعمال، معاهده، ادعا، لوح محفوظ، عموم ما أنزّل الله، تورات و انجیل، قرآن، انصاف، امر، تثبیت، تخصیص، علم دینی، قضا و قدر، مرعد، وجوب، اباحت، عطا و بخشش. (عبدالمقصود، ۷ - ۵۸).

مسئله فوق برای آشنایان به علوم اسلامی به ویژه علوم ادبی، علوم قرآن و تفسیر

و اصول فقه اسلامی، یاد آور تعبیری چون: معنای وضعی، حقیقت لغوی، حقیقت عرفی، حقیقت شرعی، شکل های معنا، معنای معجمی، معنای استعمالی و بافت، فحص از قرائن جهت دست یابی به مقصود و مراد گوینده و مانند اینهاست که به تفصیل در دانش های زبانی، علوم قرآن و متون تفسیری و همین طور مبحث الفاظ اصول فقه اسلامی مطرح و تبیین شده است.

معنای نسبی و بافت

همان طور که به اجمال به دست آمد، اصلی ترین عامل پدید آورنده معنای نسبی، مقام کاربرد (استعمال) است و بافت سخن و معنای نسبی نیز یک معنای فرایندی است. از همین رو روش اساسی در شناخت معنای نسبی، تجزیه و تحلیل بافت است. بافت مصدر مرخّم از بافتن، ترجمه واژه 'contexture'، به معنای رشته و طرز انشاء و ترکیب (کلام) (دهخدا، ذیل واژه بافت)، ساختمان (سخن)، یا متن است. بافت سخن یا ترکیب ساختمان کلام نیز مبتنی بر یک رشته عناصر درونی و یک سلسله عوامل بیرونی است. از این رو هر یک از این دو گروه عوامل بیرونی و درونی، در جایگاه خود به عنوان سازنده های معنای نسبی ایفای نقش می کنند. مقام کاربرد واژه ها توسط متکلمان از یک سو ذهنیت و معلومات و خواست درونی آن ها را باز می نماید که برخاسته از موقعیت و فضای فرهنگی و اجتماعی گوینده است، از دیگر سو گفتار متکلم در قالب یک ساختار زبانی و روابط خاص و به هم پیوسته صورت می گیرد. دو عامل فوق در واقع به محتوا و صورت کلام برمی گردد. به عبارت دیگر در اینجا با دو گروه عناصر زبانی و فرازبانی معنا روبرو می شویم که هر یک نقش ویژه ای در ساخت معنا ایفا می کنند. معنای لغوی و آوایی و صرفی و نحوی، ناظر به بعد زبانی معناست و مقام و موضوع سخن و فضای فرهنگی و اجتماعی ایراد سخن و خصوصیات متکلم و مخاطب جنبه غیر زبانی معنا را منعکس می نماید.

در نتیجه شناخت معنای نسبی وابسته به تحلیل و بازشناسی هر یک از این دو گروه عوامل به عنوان فرائض اشاره کننده به معناست و معنای نسبی معنای وابسته به فرائض 'contextual' است. قرینه یا سیاق 'context' در معنی شناسی جدید به عنوان یک نظریه اهمیت فوق العاده یافته و نسبت به تمامی سطوح معنا اعم از آوایی و صرفی و نحوی و اجتماعی نقش آفرین دانسته شده است (الطلحی، ۱۶۵).

بافت گرایي یا نظریه کاربردی معنا در دوران جدید

این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که بافت گرایي در دوران معاصر نگرش‌های متفاوت و احياناً یک سویه ای را به خود دیده است. برخی اساساً با اصل قرار دادن کار برد، معنای وضعی را به حاشیه رانده اند. برخی دیگر بافت را تنها در زاویه موقعیت فرهنگی - اجتماعی و ساخت سخن و زمینه گرایي خاص محدود نموده، سایر عناصر و فرایندهای پیدایش کلام و معنای آن را نادیده گرفته اند. سیاق در نگاه سوسور ناظر به روابط الفاظ در یک ترتیب خطی بود (الطلحی، ۱۷۳).

در برخی دیدگاه‌های جدید از جمله دیدگاه دیبوگرنده^۱ میان دو اصطلاح context که متضمن دلالت‌های خارجی مربوط به تولید متن است و اصطلاح co-text که مشتمل بر عناصر داخلی و معناهای آوایی و صرفی و نحوی، است تمایز می‌گذارند (همان، ۵۱). این دو اصطلاح ناظر به دو نوع سیاق زبانی یا سیاق متن^۲ و سیاق مقامی یا فرائض فرامتنی^۳ است.

در دوران معاصر برخی مردم شناسان، زبان شناسان و فیلسوفان، معنا را اساساً منوط و مربوط به کاربرد لفظ در جمله و عبارت The use theory دانستند. بر اساس این

1 . R.de Beugrande

2 . verbal context یا linguistic context

3 . the non linguistic context یا context of situation.

نگرش الفاظ بیرون از ظرف و زمینه کاربردشان^۱ معنا نداشته، بلکه معنا از خود کاربرد به وجود می‌آید. برخلاف وضع گرایي که هسته اصلی معنا را در وضع لغت می‌داند، زمینه گرایي یعنی همین که هیچ معنایی مستقل از زمینه وجود ندارد و یا قابل فهم نیست (احمد مختار، ۶۸-۷۸؛ نصری، ۱۰۲؛ مگی، ۵۴۵).

مالینوسکی (1942-1884)^۲ دانشمند مردم شناس، که زندگی جوامع ابتدایی را مطالعه می‌کرد، به این مطلب یقین یافت که تنها در پرتو سیاق و موقعیت معنای سخن می‌توان متون این مردم را درک و ترجمه کرد. از این رو وی سیاق موقعیت^۳ را نوعی گشایش در مسأله معنا در زبان‌های ابتدایی دانست. خلاصه نظریه مالینوسکی چنین مطرح شد که: زبان در گوهر خود ریشه در فرهنگ و نظام زندگی و سنت‌های هر جامعه دارد و نمی‌توان آن را بدون نظر به این محیط و ظروفی که در آن سامان یافته توضیح داد (لویس، ۴۸).

پس از وی، فیرث^۴ ۱۸۹۰-۱۹۶۰ زبان شناس انگلیسی، هرچند از مالینوسکی اثر پذیرفت، بر آن شد که بررسی زبان به طور عام و تحلیل عناصر آن اعم از آواها و کلمات و جمله‌ها در واقع باز شناسی معانی آنهاست. نظر وی آن شد که معنا همان رابطه میان عناصر زبانی با سیاق اجتماعی است. بدین مفهوم که معنای عناصر زبانی به حسب استعمال آنها در موقعیت‌های اجتماعی مختلف تعیین می‌شود. او سیاق را یک چارچوب روشی دانست که قابل تطبیق بر رخدادهای زبانی است (اولمان، ۶۱).

وی برای فهم کارکرد اجتماعی زبان بسیار کوشید و بر آن شد که خارج از سیاق، معنایی وجود ندارد. از منظر روش سیاق‌گرایی^۵ یا روش کاربردی معنا^۶ دلالت آوایی و

1 . Context of situation

2 . malinowsky

3 . context of situation

4 . Firth

5 . Contextual approach

6 . Operational approach

معجمی و نحوی، همه خادم بافت کلام اند و معانی الفاظ تنها در پرتو استعمال معلوم می‌گردد، همان طور که سیاق نیز در درون خود جزئی از فرهنگ متکلمان است و صورتی از محیط اجتماعی آنان را نشان می‌دهد (فیرث، ۲۱۹). نگرش اولمان در تعریف سیاق^۱ نیز شامل چیش و پیوند لفظی کلمه و جایگاه آن در ساختار زبان و همین طور کلمات و جمله‌های سابق و لاحق، قطعه، بلکه کل متن و کتاب و تمام امور پیرامون سخن و موقعیت‌ها و ظروف تحقق آن است (اولمان، ۵۷).

نظریه کاربردی ویتگنشتاین

از جمله شخصیت‌هایی که در دوره معاصر به نظریه کاربردی معنا روی آورد، لودویگ ویتگنشتاین فیلسوف اتریشی (۱۸۸۹-۱۹۵۱) بود. او در دوره پایانی حیات خویش و هنگام تدوین «پژوهش‌های فلسفی»^۲ زبان را ابزار انجام فعالیت‌های گوناگون دانست و معتقد بود که حکایت از واقعیت یا تصویر جهان تنها یکی از انواع سخن در میان بازی‌های گوناگون زبانی^۳ است (هادسون، ۹۸ و ۹۹؛ مگی، ۵۴۱). وی در تحقیقات فلسفی خود بر گسترش پذیری زبان و تنوع کاربردهای آن اشاره کرد و گفت: بر این انواع بازی‌ها، ماهیت یگانه‌ای حاکم نیست، آن چه هست آن است که با زبان سخن گفتن (بازی زبانی) بخشی از یک فعالیت یا بخشی از یک نحوه معیشت^۴ است.

او معنای یک واژه یا جمله را همان کاربردی دانست که آن واژه یا جمله در عرف دارد. برای دانستن معنا، نباید بپرسیم این واژه یا جمله چه چیز را تصویر می‌کند؟ بلکه باید بپرسیم این واژه یا جمله چه کاری می‌کند؟ (هادسون، ۹۵؛ مگی، ۵۴۳).

1. context
2. Philosophical Investigation
3. Language-games
4. Form of life

اما جای درنگ است اگر منظور این باشد که واژه‌ها صرف نظر از کاربرد در یک متن زبانی، فاقد هرگونه معنا و دلالت می‌باشند. در این صورت نباید میان واژه‌ها تفاوتی وجود داشته باشد و هر واژه باید بتواند در هر بازی زبانی مشارکت نماید. در حالی که این مطلب بر خلاف واقع است و اساساً کاربرد واژه‌ها و ایفای نقش آنها در بازی‌های گوناگون زبانی مبتنی بر داشتن نوعی معناست. و به تعبیر دیگر معنا داشتن که مربوط به وضع کلمات است بالطبع مقدم بر استعمال است نه وابسته به آن.

اما اگر مراد آن باشد که تعیین معنای نهایی واژه‌ها با توجه به موقعیت و کاربرد آنها در بافت سخن به انجام برسد، این سخن درستی است اما این فرض نیز مبتنی بر این پیش فرض است که واژه‌های مستعمل در هر زبان، پیش از ورود به صحنه کاربرد، دارای معنایی هستند که تعیین آن معنا با ملاحظات گوناگون و از جمله در نظر داشتن کاربرد و نوع بازی خاص، مثلاً اخباری، استقامی و جز آن صورت می‌گیرد.

آستین و فعل ضمن گفتاری

توجه به افعال متکلم در عمل زبانی معطوف نظر ویتگنشتاین واقع شد، اما تلاش منظم و تفصیلی در این موضوع توسط آستین^۱ صورت گرفت. او نیز در تحلیل ماهیت معنا به سراغ کاربرد واژه در بافت سخن رفت و سه نوع کار متکلم را در فعل زبانی از هم متمایز نمود:

۱- فعل یا کنش گفتاری^۲ که همان به کار بردن نشانه‌های زبانی و سخن گفتن

است.

۲- فعل یا کنش از طریق گفتاری^۳ و آثاری که فعل گفتاری متکلم بر روی

مخاطب می‌گذارد مانند ترغیب کردن، ترساندن، آزرده کردن، جلب توجه کردن، سرگرم

1. Austin
2. locutionary act
3. Perlocutionary act

کردن، کسی را به اندیشه چیزی واداشتن و جز آن.

۳- فعل یا کنش ضمن گفتاری^۱ یا همان عملی که گوینده در ضمن سخن گفتن انجام می دهد، مانند: خبر دادن، پرسیدن، اظهار عقیده کردن، سرزنش کردن، تشکر کردن، فرمان دادن، تبریک گفتن و مانند آن.

به حسب تفسیر آلستون از دیدگاه آستین، معنا به همان کار سوم یعنی فعل ضمن گفتاری متکلم مربوط می شود. وی تمایزهای میان فعل نوع دوم و فعل نوع سوم زبانی را بدین قرار می داند:

۱- کنش های از طریق بیان، متضمن نوعی تأثیر خاص در مخاطب است، در حالی که در فعل ضمن گفتاری به تأثیر پذیری مخاطب عنایت نداریم.

۲- کنش گفتاری (نوع سوم) بر فعل گفتاری مبتنی است و بدون بیان الفاظ ناممکن است. در حالی که فعل دوم یعنی تأثیر گذاری بر مخاطب، بدون بیان الفاظ هم ممکن است. برای مثال با چشم دوختن به این سوری و آن سوری سفره می توان به مخاطب فهماند که من نمک می خواهم.

۳- فعل ضمن گفتاری می تواند وسیله ای برای ایجاد فعل نوع دوم باشد؛ ولی عکس آن صادق نیست (آلستون، ۹۳-۹۶).

این واقعیت است که ما یک رشته افعال مانند: خبر دادن، پرسش کردن، درخواست کردن، سرزنش کردن و جزء این را به وسیله زبان و گفتار انجام می دهیم و هر یک از این افعال نوعی کنش گفتاری است. اما همچنان که می دانیم این افعال همانند افعال تکوینی و خارجی نیست. برای تمایز دو دسته افعال خارجی و افعال ضمن گفتاری از مثال های ذیل استفاده می کنیم، گاه برای آگاه کردن شخصی از یک موضوع خود وی را به صحنه آن حادثه می بریم و گاه به جای بردن خود او موضوع را به وسیله الفاظ به او گزارش می دهیم، همین طور گاه برای نوشیدن آب لیوان را بر

می داریم به سراغ آب می رویم و گاه به دیگری می گوئیم لطفاً یک لیوان آب به من بدهید در افعال گروه دو از هر دو مثال فوق، الفاظ نقش میانجی را بازی می کنند (کلمات ناظر به بعث و زجر در اصطلاح اصول فقه اسلامی). اکنون پرسش اصلی آن است که در افعال ضمن گفتاری که با وساطت الفاظ به انجام می رسد آیا به کار گرفتن الفاظ توسط متکلم موجب پیدایش معنا و معنادار شدن الفاظ می شود؟ یا موضوع به عکس است یعنی چون معنایی وجود دارد و ارتباط خاصی میان آن لفظ و معنا برقرار است، می توان با استخدام لفظ، فعل ضمن گفتاری انجام داد؟ واضح است که فرض نخست صحیح نداشت و وابستگی ثبوتی معنا به کاربرد، برخلاف واقعیت است. اما همان طور که پیش تر نیز اشاره شد وابستگی اثباتی معنا به کاربرد البته قابل پذیرش است.

از این نکته نیز نمی توان چشم پوشی کرد که نظریه کاربردی با تعبیر فعل ضمن گفتاری آستین که آلستون نیز از آن حمایت می کند (آلستون، ۶۸)، این نقص را به همراه دارد که ناتوان از توجیه معنا در مواردی است که اراده جدی متکلم برخلاف اراده استعمالی است. برای مثال وقتی گوینده ای با قصد جدی بگوید: «برو»، با آنجا که به قصد تهدید یا تمسخر و جز آن، این واژه را به کار برد، این واژه باید دارای معنایی متفاوتی باشد. چرا که معنا بر حسب فعل گفتاری خاص تحلیل می شود. در حالی که ما ارتکازاً در می یابیم که در این مورد، معنا (بعث نسبی) یکی است و مراد جدی متکلم متفاوت است. افزون بر اینکه نظریه یادشده نمی تواند تمامی عوامل معنایی را پوشش دهد بلکه صرفاً حیطه خاصی از معانی و الفاظ مربوط به آن را شامل می شود.

جان لاینز^۱ نیز از دیگر شخصیت های معاصر در سیاق گرای معنایی است. که دیدگاه آستین را مکمل معناشناسی توصیفی می شمارد (جان لاینز، ۳۳۴) و معنای اظهار را وابسته تام به زمینه اظهار می داند (همان، ص ۳۳۶). وی در توضیح معنای زمینه ای می نویسد: آن بخش از معنا که قطعاً جزء محتوای گزاره ای به شمار نمی رود،

معنای زمینه ای^۱ نام دارد.

جمله های زیر، دارای مفهوم و محتوای گزاره ای یکسان اند اما معنای زمینه ای آنها با هم متفاوت است:

(۱) من این نامه را نخوانده ام

(۲) این نامه را من نخوانده ام

(۳) این نامه است که من نخوانده ام

(۴) این نامه به وسیله من خوانده نشده است (همان، ص ۲۱۱)

وی در مورد ارتباط متن (text) و فرامتن یا زمینه متن (context) می نویسد: متن و فرامتن مکمل هم اند. هر کدام دیگری را پیش فرض می گیرد. متن ها، هم سازندگان زمینه متن هستند و هم در ضمن آن تولید می شوند. زمینه متن به وسیله متن هایی که گویندگان و نویسندگان در موقعیت های خاص تولید می کنند، ساخته می شود، و نیز مرتباً تغییر می یابد و بازسازی می شود. حتی اظهار هایی^۲ که درست به اندازه جمله هستند، بر پایه حجم هنگفتی از اطلاعات راجع به زمینه متن (که بیشتر ضمنی و غیر مصرح است) قابل تفسیر و فهم اند (همان، ص ۳۳۶).

جان لاینز در ضمن آن که تعریف کردن زمینه را کاری دشوار می داند اما در عین حال با استناد به سخن فیث و گریس، وابستگی رفتار زبانی را به فرهنگ مصرح می نماید و معتقد است که باید در کنار تبیین زبان شناختی تفسیر اظهار ها، از تسوری ها و یافته های علوم اجتماعی به خصوص روان شناسی و انسان شناسی و جامعه شناسی نیز استفاده کنیم (همان، ص ۳۳۵، ۳۳۷).

همچنان که پیداست زمینه گرایی، با تأکید بر عنصر فرهنگی اجتماعی تولید متن، بستر

1. thematic meaning

۲. این تعبیر ناظر به تفاوت مفهوم اظهار utterance و جمله در زبان شناسی است. ر.ک. معناشناسی زبان شناختی ص ۵۸ و نیز بخش چهارم.

مناسبی برای رویش نظریه تاریخمندی فهم فراهم می آورد، از این رو کریستوا^۱ متن را هماهنگ با سیاق عمومی فرهنگی می داند که تاریخ و قانون و دین و ادب را به هم ربط می دهد و بر همین اساس می گوید: شکل های متن را باید در درون منظومه فرهنگ و تاریخی که در آن شکل گرفته مطالعه کرد (علم النص، ترجمه فرید الزاهی، ص ۲۹، ۱۹۹۷، نقل از: الخطاب القرآنی، ص ۲۰۰). این موضوع البته نیازمند ارزیابی مستقل است (نک. سعیدی روشن، «قرآن نزول تاریخی، حضور فراتاریخی»، ۳۱-۵).

معنای اساسی و نسبی از نظر عالمان مسلمان

رویکرد عالمان مسلمان به مسأله معنا فراگیر و همه جانبه بوده است. در این دیدگاه عناصر موکد معنا و همین طور عوامل تحلیل معنا در یک طیف گسترده نگریسته شده است. آنان از سویی با توجه به نظریه وضع گروهی معنای پایه و اساسی واژه ها را به طور قابل اعتنا مورد نظر داشته آن را در کانون پژوهش های لغت شناسی خویش قرار داده اند و در تفسیر کلام و متون دینی از آن بهره جسته اند. از سوی دیگر آنان با توجه به نقش ترکیبی واژه ها در ساخت کلام و ارائه مقاصد گویندگان، به کالبد شکافی و تحلیل کلام و عناصر زبانی و فراز زبانی سخن پرداخته و بدین طریق، گستره معنای نسبی و زوایای گوناگون آن را بررسی کرده اند. پژوهشگران مسلمان که انگیزه اصلی تحقیقات معنا شناختی خویش را به دست آوردن معانی کلمات و آیات قرآن و کشف مراد الهی می دیده اند، علوم گوناگون زبان شناختی، تفسیر و علوم قرآن و اصول فقه را به همین منظور پایه ریزی نمودند و استوار ساختند.

برداشت عالمان مسلمان از نشانه ها و علائم معنایی، اعم از لفظ و غیر لفظ دانسته می شده و دامنه دلالتی کلمات از معانی فرهنگ نامه ای فراخ تر نگریسته می شده است. جاحظ دوال معنا را چنین بر شمرده: «اشاره، عقد (شمارش به وسیله دست)، خط، لفظ و قرینه حال یا مقال» (جاحظ، ۸۲/۱).

عنصر کلیدی در تحلیل جنبه معنی شناختی اساسی، در مطالعات این پژوهشگران، زبان شناسی و فقه اللغه بوده است. در این قلمرو عالمان زبان شناس و اصول فقه از اصطلاح حقیقت لغوی استفاده کرده اند که ناظر به معنای وضعی کلمه است (جرجانی، اسرار البلاغه، ۳۰۳؛ فخررازی، ۲۹۵/۱). در برابر حقیقت لغوی، حقیقت عسرفی قرار می گیرد که به دو نوع عرف عام و عرف خاص تقسیم می شود. حقیقت شرعی در واقع نوعی عرف خاص به شمار می آید همچنان که اصطلاحات علوم مختلف نیز هر یک عرف خاص آن علم قلمداد می گردد. همان طور که پیداست، مسأله جواز استعمال مجازی به ضرورت زبان شناختی و وسعت معانی با اتکاء به قرینه و همچنین پیدایش عرف های جدید فراتر از عرف لغوی با کثرت استعمال، موجب پیدایش تعدد دلالت و معنای نسبی است که شامل غالب واژه هاست.

عناصر درون متنی و فرامتنی معنای نسبی

چنان که اشاره شد، در فرهنگ علوم اسلامی، اعم از متون ادبی و اصولی و تفسیری عنوان قرینه یا سیاق 'context' کهن ترین واژه در مقام ساخت معنای استعمالی و دال بر قصد متکلم در مقام به کار بردن واژه بوده است. قرائن به دو نوع حالی و مقالی تقسیم می شده است. قرائن حال یا مقام، به ویژگیهای متکلم هنگام سخن گفتن، موضوع سخن، زمینه های بیرونی و ظرف وقوع سخن و مخاطب آن مربوط است. همچنان که قرائن مقالی به روابط درونی سخن و چگونگی پیوند واژه ها و ترکیب سخن اشاره دارد.

بنابراین سیاق یا قرینه در دو حوزه گسترده درون متنی و فرامتنی مفهوم می یابد. محور های یاد شده هر یک نقش خاصی در ساخت معنای نسبی و شناخت آن ایفا می کند.

عالمان مسلمان هر چند هر یک به حسب رشته علمی و رویکرد خویش در تفسیر قرآن، اهتمام بیشتری به یکی از این دو بُعد داشته اند، به هر روی هیچ یک از

این دو جهت، مغفول آنان نبوده است. توجه به این هر دو نوع سیاق، هم در پژوهش های بلاغت شناسان مسلمان مطرح است که رویکرد اصلی آنان استواری و زیبایی ساخت کلام است، هم در تحلیل های زبان شناختی اصولیان مسلمان که دلالت های گوناگون سخن مورد نظرشان است، و هم در کاوش های معناشناختی مفسران و دانشوران علوم قرآنی که هرمنوتیک متون دینی انگیزه اصلی تلاش هایشان است. از همین روی است که سید محمد باقر صدر در تعریف سیاق، آن را شامل هر دلیل و قرینه می داند که با الفاظ و عبارات مورد نظر ما پیوند دارد، خواه از سنخ واژگان دیگر باشد که با سخن ما ارتباط و پیوستگی دارد، خواه قرینه حال و مقام، مانند اوضاع و احوال و شرایط ایراد سخن (صدر، محمدباقر، ۱۰۳/۱).

علوم ادبی و تحلیل معنای پایه و نسبی

زبان شناسان مسلمان در تحقیقات ادبی خود هم به معنای اساسی واژه ها و ویژگیهای انفرادی کلمات توجه درخوری کرده اند، هم به پیوند کلمات و ویژگی های ترکیبی کلمات که از روابط آنها در متن جمله توسط کاربران در قالب ارتباط تفهیمی، نتیجه می شود. فقه اللغه و شناخت معنی معجمی واژه ها از کارهای جدی در تاریخ ادبیات زبان عربی پس از اسلام است. این تلاشها که به یمن زبان قرآن و به انگیزه فهم کلمات آن صورت می بست با جستجو در واژگان غریب قرآن و تعریف کلمه به سه رکن اسم و فعل و حرف توسط ابوالاسود به اشاره علی بن ابی طالب (ع) (نک صدر، سید حسین، ۶۰-۴۰) و نقطه گذاری و حرکت گذاری حروف قرآن به منظور تلفظ صحیح آن شروع گردید.

این حرکت علمی رفته رفته به پی ریزی علم لغت، اشتقاق، صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، علم عروض و قافیه، علم نقد (نقد نظم و نثر)، و... و شکوفایی علوم ادبی و زبان شناسی منتهی گردید.

هنوز چندی نگذشته بود که این کوشش ها و کاوش ها به تدریج نخستین معجم لغات عربی یعنی کتاب العین توسط خلیل ابن احمد فراهیدی (۱۷۵ هـ) مبدع

علم عروض انجامید. او در این اثر به ریشه یابی کلمات و چگونگی آرایش ترکیب حروف و پیدایش ساختارهای مستعمل (معنا دار) و مهمل پرداخت (علی صغیر، ۲۷).

همین زمان سیبویه شیرازی (۱۸۳ یا ۱۹۸) متخصص در نحو و مؤلف الکتاب، در فصل رابطه لفظ و معنا (هذا باب اللفظ للمعانی) به تحلیل کلمات و تفاوت معنایی آنها از لحاظ ترادف، اشتراک و غیره پرداخت (العوادی، ۳۷). و نویسندگان بسیاری در زمینه وژگان غریب قرآن دست به تألیف زدند (نک. زرکشی، ۳۸۸۱).

اما این تلاشگران تنها به شناخت مفردات اکتفا نکردند، بلکه در برابر خورده‌گیریهای زنادقه و شبهه افکنان در فرادستی قرآن، متکلمان معتزله از جمله جاحظ (۲۵۵ هـ) که در زبان شناسی نیز چیره دستی یافته بودند دانش بلاغت را پایه گذاری کردند و به کمال رساندند و از این طریق بی همسانی ساختار لفظی و معنایی قرآن (نظم القرآن) را به اثبات رساندند (زغلول سلام، ۷۲؛ زرین کوب، ۱۴۸).

ریزینی ها و ژرف کاوی ها در شناخت معنای مفردات و نیز تحلیل ترکیبی کلمات در متن جمله در نقدهای ادبی^۱ و آثار بلاغی و اعجاز قرآن^۲ و کتب معانی و بیان بدیع و همین طور کتب لغت شناسی به طور پیگیر استمرار یافت.

عثمان بن جنی (۳۹۲ هـ) که لغت شناس و نحوی و ادیب بود هم در شناخت معنای پایه لغت توجه کافی مبذول داشت و در مسأله اشتقاق اکبر، مشتقات یک ماده را به تفصیل شرح داد، هم میان سه نوع دلالت لفظی، صیغه ای و التزامی که مربوط به بافت کلام و قلمرو معنای نسبی است تفاوت نهاد (ابن جنی، ۹۸/۳؛ الحموی، ۸۱/۲) به این صورت زبان شناسان مسلمان به وضوح تمام میان دو حیثیت متفاوت، یعنی ظرفیت معنایی کلمات با صرف نظر از مقام استعمال و تعیین معنایی آنها در بافت کلام تمایز قائل شدند. آنان بدین گونه نشان دادند که چگونه جوانب گوناگون مسأله معنا را در نظر دارند. بر این اساس

۱. از آن جمله عبد الله بن المعتز (۲۹۰ هـ) مؤلف البدیع فی نقد الشعر، قدامه ابن جعفر (۳۱۰ یا ۳۳۷ هـ) مؤلف نقد الشعر ر.ک. زغلول سلام، تاریخ النقد العربی، ۱۸۰/۱ و ۱۳۴.
۲. از جمله اسرار البلاغه جرجانی و اعجاز القرآن بافلاسی.

اثبات کردند که استعمال و گفتار، در پرتو بافت و سیاق زبانی و همین طور موقعیت سخن، به دلالت واژه جهت خاصی می بخشد. مثلاً ذَهَبٌ، مَضَى، انْطَلَقَ که شبه مترادفند تفاوت‌های ظریفی دارند که بافت های گوناگون این تفاوت ها را نشان می دهد و جایگاه هر یک را معلوم می نماید (ر.ک. ابن فارس، ۲۰۰).

ابن انباری (۳۲۸ هـ) می نویسد: «سخن عرب، مصحح اجزای خود است، آغازش با پایان آن پیوند دارد و معنای گفتمان جز با نظر به تمامی آن و تکمیل تمامی حروف شناخته نمی شود. پس وجود یک واژه با دو معنای متضاد رواست، چه این که در کاربرد پیش و پس آن قرینه ای است که راهنما بر یکی از آن دو معنا می شود و در مقام استعمال و کاربرد جز یک معنا اراده نمی گردد» (ابن انباری، ۲).

این پژوهش های فراگیر در پرونده کلمات از سویی نشان داد که کلمه ای چون: مِن، با صرف نظر از کارکرد نحوی اش خود که از حروف جاره است، دارای معانی متعددی به قرار ذیل است:

ابتدای مکان و زمان: «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» (اسرا/۱)

تبعیض: «مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ» (بقره/۲۵۳)

بیان جنس: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» (حج/۳۰)

سببیت و تعلیل: «مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُغْرِقُوا» (نوح/۲۵)

بدل: «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ» (توبه/۳۸)

به معنای فی: «أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ» (فاطر/۴۰) (ابن هشام، ۳۲۳/۱-۳۱۹).

از سوی دیگر با توجه با این که همه این معانی نمی تواند در هر کاربرد ملحوظ باشد و کلمه نیز بیرون از بافت سخن حضور بالفعل ندارد، در نتیجه بافت درونی و بیرونی کلام است که جهت بخش معنای آن است.

همین طور صیغه های فعل، افزون بر حدوث فعل و زمان که نقش صرفی کلمه است، دارای یک کارکرد نحوی است که در سیاق جمله ظهور می یابد. از این رو فعل

«جاء» یا «أتی»، بیرون از بافت دلالت بر وقوع فعل خاص در زمان ماضی دارد، در حالی که در درون بافت هابی چون: «اذا جاء نصر الله والفتح» (نصر/۱) «اتی امرالله فلا تستعجلوه» (نحل/۱) به حسب بافت جمله و قرینه «اذا» و تستعجلون» معنای زمان آینده پیدا می‌کنند (تمام حسان، *اللغة العربية معناها ومبناها*، ۱۰۴، ۱۴۲). بر اساس همین رویکرد تحلیلی به اجزای کلام، زبان شناسان مسلمان به عوامل سازنده سخن نظر افکنده اند.

خفاجی در نگاهی همه جانبه می نویسد: کمال هر صنعتی به وجود این پنج واقعیت یعنی: موضوع، سازنده، صورت، ابزار و هدف است، و در صنعت سخن نیز این امور ضروری است (خفاجی، ۴-۵، ۱۹۶). در این گفته، هم سیاق درونی و اسلوب سخن در نظر است و هم سیاق بیرونی و مقام سخن. ابن اثیر می نویسد: برای سخن گفتن سه چیز لازم است: گزینش الفاظ، چینش و ترکیب مناسب میان آنها، و هدف و تناسب کلام با آن. چون هر مقامی را اقتضای سخنی است (ابن اثیر، ۳۹۸/۱).

از منظر این تحلیل کنندگان، واژگان علامت معانی اند و هر واژه ای که متکلم در سخن می آورد البته، به قصد نشان دادن معناست، اما معانی به تمامی در ظرف الفاظ نیست، بلکه ترکیب و ساخت، نقشی بزرگ در باروری و رسانایی معنا دارد، از این رو به هر میزان که بافت و سیاق بیشتر معنابخش باشد، کمتر نیازمند حضور واژه هاست و اگر واژه ها آورده شود از سر تاکید است (سیوطی، *الاشباه والنظائر فی النحو*، ۱۸/۱).

فصل و وصل، حذف و تقدیر و استعاره و مجاز، اساساً مبتنی بر پیوند و ارتباط میان اجزای متن و سیاق درونی متن و رسانایی معنا بر اساس این روابط درونی است (ابن جنی، ۳۲۶/۲). آنان درباره «و بالوالدین احساناً» می نویسند: تقدیر آن است: فأحسنوا بالوالدین احساناً، لکن احسنوا حذف شده است به دلیل این که مصدر احساناً بر آن دلالت دارد (زجاج، ص ۴۳).

پایه و اساس نظریه نظم و اسلوب پیوند اجزای سخن و سیاق درونی است (جرجانی، *دلایل الاعجاز*، ۴۴، ۷۳، ۸۱) نظم کلام و ساختمان جمله، معنایی سیاقی است

که لغت به تنهایی آن معنا را نمی رساند. افزون بر این مسأله زمینه و موقعیت سخن نیز یک واقعیت کاملاً شناخته شده برای بلاغت شناسان مسلمان بوده است. آنان اساس بلاغت را پیوند و تناسب سخن با موقعیت، و سخن به مقتضای حال، می دانسته اند (لکل مقام مقال) (سکاکي، ۷۳).

قزوینی در *الایضاح* می نویسد: بلاغه الکلام هی مطابقته المقتضى الحال مع فصاحته، و مقتضى الحال مختلف و مقامات الکلام متفاوتة، فمقام التنکیر مبین لمقام التعریف، و مقام الاطلاق مبین لمقام التقييد... (قزوینی، ۲۱۱/۱؛ ابن سنان خفاجی، ۴، ۱۵۶).

از جمله عناصر سیاق از نظر بلاغت شناسان و ناقدان ادبی همان هدف و طبیعت موضوع سخن و مخاطب است. پس طبیعت سخن به حسب تفاوت این عناصر، متغیر می شود (ابن جنی، ۲۳۸/۱؛ الطلحی، ص ۵۷۲).

تمام حسان می نویسد: بلاغت شناسان مسلمان وقتی مسأله مقام را مطرح کرده اند، هزار سال پیش تر از زمان خود حرکت کرده اند، مسأله مقام و مقال به عنوان پایه های اساسی تحلیل معنا در عصر جدید به شمار می رود که اندیشه زبان شناسی معاصر بدان مشغول است (تمام حسان، *اللغة العربية معناها ومبناها*، ۳۳۷، ۳۷۲).

یکی دیگر از محققان معاصر به این نگاه همه جانبه از منظری دیگر توجه می دهد: «شناخت واژه و ریشه اشتقاقی آن غالباً برای تعیین معنای دقیق آن کافی است، زیرا هر کلمه ای پس از آنکه از ماده اصلی خود گرفته شد و اشتقاق های گوناگون را در قالب اوزان صرفی به خود گرفت، در موطن کلامی خویش استعمال می شود و از معنای عام خود به معنای خاص تعین می یابد و با تعدد استعمال در طول زمان و محیطها و مناسبات مختلف، دارای معناها و دلالت های بیشتر می گردد، که همه آن ها به نوعی با آن معنای اصلی ارتباط دارند، خواه این ارتباط قوی باشد یا ضعیف، دور باشد یا نزدیک و هر یک از این معانی در سیاق خاص بروز می یابد» (مبارک، ۱۸۲).

بدین ترتیب معلوم می شود که زبان شناسان مسلمان نگاهی موی شکافانه به مسأله معنا افکنده، زوایای آن را مورد توجه قرار داده اند، آنان سیر شکل گیری کلمه و معنای واژه ای لفظ را تا روند پیوستن کلمه در ساختمان سخن دنبال کرده اند و بدین گونه هم معنای اساسی را به جد مورد اهتمام قرار داده اند و در عین حال به تحلیل مسأله معنا در ساختار کلام پرداخته، از این منظر هم به بافت متنی و تحلیل زبانی و فرازبانی متن اهتمام ویژه داشته و آگاهی های بسیار در خوری در این زمینه عرضه کرده اند، هم بافت موقعیتی و زمینه، اعم از موضوع سخن، گوینده، شنونده و فضای فکری و فرهنگی میان آنها را معطوف نظر ساخته اند.

علوم قرآن، متون تفسیری و معنای اساسی و نسبی

متون تفسیری و علوم قرآن نیز به نوبه خود مأخذی بسیار ارزشمند در چگونگی نگرش هرمنوتیکی عالمان مسلمان در شناخت معنای اساسی و معنای نسبی و همین طور جامعیت بینش آنان به مسأله سیاق است.

در علوم قرآن و تفاسیر مسلمانان، نخستین گام در فهم معنای کلمات و آیات قرآن بهره گیری از لغت دانسته شده است (زرکشی، ۳۰۲/۲). اما آنان هرگز این اقدام را گام نهایی به حساب نمی آورده اند. آنان به جز استفاده از لغت و معنای واژگانی، بررسی روابط و اجزای کلام و بلکه اجزای کل متن (تفسیر قرآن به قرآن) را یک عمل ضروری برای دست یابی به معنا می دانسته اند.

زرکشی در خصوص سیاق می نویسد: «لیکن محطاً نظر المفسر مراعاة النظم الذی سیق له الکلام و ان خالف اصل الوضع اللغوی لثبوت التجوز، و لهذا تجد صاحب الکشاف يجعل الذی سیق له الکلام معتمداً» (همان، ۴۲۷).

باید نقطه اتکای مفسر در تفسیر، مراعات ساختار کلام و سیاق سخن باشد، هر چند این لحاظ مخالف با معنای وضعی باشد، زیرا مجاز امری روا در کلام است. از همین رو می نگری که صاحب کشف به سیاق کلام اعتماد می کند.

ملاحظه صدر و ذیل و همین طور بررسی روابط زنجیره ای آیات در کل متن به منظور استخراج معنای یک مفهوم قرآنی، یک نوع تحلیل درون متنی در راستای معنای نسبی است (سعیدی روشن، از متن تا معنا، ۷).

با یک نگاه آماری به متون تفسیری، معلوم می شود که این اصل یعنی تحلیل درون متنی و ملاحظه بافت درونی در معناشناسی آیات به صورت بسیار گسترده مورد استناد مفسران بوده است. برای نمونه (نک. طوسی، ۲۵/۵، ۸/۵۰۹؛ طبرسی، ۳۹۷/۵؛ طبری، ۲۰۳/۹، ۲۰۷/۱۱، ۱۷۴/۱۲، ۱۳۰/۲۲، ۷/۲۶؛ قرطبی، ۳۱۸/۳، ۲۷/۴، ۳۰۷/۵، ۹۰/۶، ۲۲۵/۸، ۳۲/۱۰، ۲۶/۱۱؛ ابن کثیر، ۱۱۵/۲، ۲۹/۴؛ طباطبایی، ۱۱۱/۱، ۴/۲، ۱۱۸/۳، ۵/۵، ۸۴/۸، ۲۵/۱۴، ۵/۹، ۶/۱۷).

بهره گیری از سیاق به عنوان یک روش برای مفسران چنان حائز اهمیت هست که شروط استفاده از آن مانند پیوستگی نزول آیات (همان، ۱۶۷/۵) و ارتباط مفهومی میان آیات (همان، ۱۱۰/۲۰-۱۰۹) را شرط بهره گیری از سیاق می دانند. همچنان که دیدگاه آنان نسبت به سیاق تنها ناظر به روابط پیوسته و اجزای آیات و جمله ها نبوده، بلکه با وجود نزول نجومی قرآن روابط زنجیره ای کل متن قرآن را به عنوان یک مبنا ملحوظ داشته، ضرورت ارجاع مفاهیم قرآن به یکدیگر و تفسیر قرآن به قرآن را به عنوان روش اطمینان بخش در تحلیل معنایی و تفسیر قرآن مطرح کرده اند (همان، ۱۱۱).

افزون بر این، مفسران و دانشوران علوم قرآنی، در شناخت معنای نسبی تنها به بافت درونی اکتفا نکرده بلکه عناصر مربوط به زمینه های متن و قرائن برون متنی را همیشه در نظر گرفته اند. نزول تدریجی در تعبیر خود قرآن به عنوان تعامل متن با سیاق خارجی دانسته شده که جنبه واقع نگری موقعیت معرفتی و تربیتی مخاطبان را در نظر دارد تا گام به گام مخاطبان را به سوی هدف های آرمانی سوق دهد. «وَقَرَأْنَا فَرَقَنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْتَبٍ» (اسراء/ ۱۰۶) عنصر نزول تدریجی، خود پایه و مبنای عناوین دیگری چون: اسباب نزول، مکی و مدنی، ناسخ و منسوخ و... شده است که منعکس کننده ظرف

ظهور متن و موقعیت های فکری، فرهنگی و اجتماعی عصر نزول وحی و شیوه برقراری ارتباط خداوند با واقعیات و فراز و فرود های دوران نهضت دینی حضرت محمد (ص) و تناسب سخن با مقتضیات و موقعیت ها است. بنابراین در رویکرد دانشمندان تفسیر و علوم قرآن این توجه هست که شناخت محیط و فضای خطاب قرآنی چون وضع و حال دینی، فرهنگی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی، جغرافیایی، همه و همه می تواند در شناخت معنای متن قرآن که در چنین محیطی نازل شده، اثربخش باشد (الخولی، ۳۱۲-۳۰۸؛ العموش، ۱۲۲). البته در اینجا باید به این نکته توجه داشت که متن الهی قرآن که بر اساس علم پیشین الهی برای دوران خاتمیت تدبیر و تقدیر شده است، در ظرف وقوع، با لحاظ واقعیت ها و نیازهای ثابت و متغیر مخاطبان نزول می یابد، اما ظرف هیچ نقشی در اصل متن و معنادگی به آن ندارد. به عبارت دیگر عناصر مربوط به موقعیت و مقام متن، یعنی متکلم قرآن، موضوع کلام، ذات کلام، هدف کلام و دامنه شنونده قرآن، تمایزهای اساسی با موقعیت سایر متون دارد. متکلم قرآن خداوند حکیم است نه انسان. متن قرآن از لحاظ لفظ و معنا یک متن ویژه و اعجاز الهی است. موضوع و هدف خطاب قرآن، راهنمایی انسان به مقصد حیات و بندگی و وارستگی است. مخاطب قرآن نیز جنس بشر است نه گروه و طبقه خاص و یا انسانهای عصر نزول. در این میان البته ظرف پیدایش و ظهور قرآن یک ظرف زمانی و مکانی خاص و محدود است. بدین روی واضح است که نظریه نزول تدریجی و عناصر مرتبط با آن چون اسباب نزول و... بر خلاف تصور برخی متبعان (ابوزید، معنای متن، ۱۸۲، ۱۹۲) نسبتی با زمینه گرایی و تأثر متن از بافت فرهنگی عصر خویش ندارد. پژوهشگر مورد اشاره می نویسد: متون دینی چیزی جز متون زبانی نیست، بدین معنا که اینها متونی است که ریشه در ساختار فرهنگی معینی دارد که تولید آنها بر اساس آن فرهنگ که زبان نیز نظام معنایی مرکزی آن است صورت گرفته است. بر همین اساس هر چند نامبرده از انواع سیاق نام می برد با این همه سیاق

فرهنگی در نظر وی مرجع تفسیر و تأویل این متون است (ابوزید، النص و السلطه والحقیه، ۹۲، ۹۸). روشن است که قرآن در زمان خاصی نازل شده، اما این تمام واقعیت قرآن نیست. چه این که قرآن از مرز های تاریخ و ظروف محدود آن گذشته و حقیقتی جاری در برهه برهه تاریخ است. قرآن دارای دوسویه مطلق و نسبی و الهی و بشری است. از این رو تفسیر قرآن تنها از منظر معناشناسی تاریخی و هرمنوتیک تاریخمند، صورت نمی گیرد (سعیدی روشن، «قرآن نزول تاریخی، حضور فرا تاریخی»، ۱۸-۲۴)، درست است که معنای متن قرآن رابطه ساختاری با محیط خارجی نزول خود دارد، اما فرایند تفسیر قرآن فرایندی چند عنصری است (العموش، ۱۴۴، ۱۴۵).

صرف نظر از مبنای پیش گفته، معنا شناسی تاریخی و در زمان قرآن با فرهنگ پیش از دوران نزول نیز می تواند گواه روشنی بر تمایز های بسیار اساسی فرهنگ قرآن با فرهنگ دوران جاهلیت باشد (نک: ایزوتسو، ۱۴۹). به عبارت دیگر تحلیل متن از دو جهت صورت می پذیرد. همچنان که از بیرون متن یعنی سیاق اجتماعی به ساختار داخلی متن می توان راه یافت، از درون متن یعنی ساختمان درونی و روابط کلی اجزای آن نیز می توان به بیرون نظر انداخت و سیاق اجتماعی را از خلال آن به دست آورد (العموش، ۸۸).

بر اساس همین نگرش جامع به مسأله معنا و توجه به معنای پایه و نسبی است که پژوهشگران علوم قرآن نوشته اند: راه فهم قرآن، بررسی مفردات الفاظ و مدلول آنها و نیز استعمال آن به حسب سیاق است. و حتی گفته اند: راغب مفردات قرآن را با عنایت ویژه به سیاق کلمات در متن قرآن تدوین کرده و مدلول الفاظ را بر اساس اقتضای سیاق به سامان رسانده است (سیوطی، الاتقان، ۲۲۱/۴). ابن کثیر درباره طرق دست یابی به مراد و معنای آیات قرآن می نویسد: «صحیح ترین راه ها آن است که قرآن به وسیله قرآن تفسیر شود، پس آن چه در جایی مجمل است در جای دیگر

تشریح شده، پس اگر ابهام بر قرار ماند به سنت که شرح دهنده قرآن و توضیح دهنده آن است رجوع کن... پس اگر تفسیر را از طریق قرآن و سنت نیافتیم، به گفته های صحابه رجوع می کنیم که آگاه تر به آن هستند زیرا آنان شاهد قرائن و موقعیت های نزول قرآن بودند... (ابن کثیر، ۳/۱).

این سخن هم سیاق متن و قرائن درون متنی را در بر می گیرد (تفسیر قرآن به قرآن)، و هم سیاق مقامی و فرامتنی را.

نکته قابل تاکید در گفته مفسران مسلمان، شناخت مراد گوینده و هدف اوست که نقش متکلم را به عنوان یکی از عناصر اصلی معنای نسبی برجسته می کند. یکی از مفسران در این خصوص می نویسد: «برترین قرینه بر حقیقت معنای لفظ، موافقت با سیاق سخن و هماهنگی با کل معنا، و همسویی با هدفی است که کتاب برای آن هدف فرود آمده است» (رشید رضا، ۲۲/۱). همچنان که پیداست در این جمله هم سیاق زبانی و بافت کل متن مورد تاکید است، هم عنصر هدف پدید آورنده متن.

رویکرد اصولیان مسلمان به معنای اساسی و نسبی

مسأله معنا و دلالت در علم اصول فقه دارای غنای ویژه ای است. اصولیان لفظ و معنا را با اعتبارات گوناگون در نگریسته و کاویده اند. آنان به انگیزه دست یابی به پیام شارع از بین متون دینی به استقراء گونه های دلالت کلامی و غیر کلامی متون پرداخته اند. مسائل علم اصول اساساً از وضع و ویژگیهای الفاظ و روابط الفاظ با همدیگر و نسبت الفاظ با معانی آغاز می شود (حسن بن زین الدین، ۳۴؛ آخوند خراسانی، ۹/۱، ۹/۱). که به اندازه معنای اساسی و پایه ای کلمات مورد کنکاش جدی است. این نوع تحلیل واژگانی و ارزیابی دقیق معنای پایه در کیفیت وضع در اسماء و حروف، خصوصیت الفاظ عام و مطلق، ماده و صیغه امر و ماده و صیغه نهی (حسن بن زین الدین، ص ۴۶، ۹۰، ۱۰۲؛ آخوند خراسانی، ۱/۱، ۶۱، ۶۹، ۲۱۸؛ مظفر، ۹۹/۱، ۱۲۷). و... مطرح می شود.

بحث اصولی صرفاً در بحث وضع متوقف نمانده بلکه با طرح مسأله استعمال و بحث حقیقت و مجاز و منقول و مرتجل و حقیقت لغوی و عرفی و شرعی (حسن بن زین الدین، ۳۴؛ آخوند خراسانی، ۲۱/۱، ۳۶؛ مظفر، ۱۷/۱) استمرار می یابد که نوعی گسترش دامنه معنای پایه و قدم به میدان معنای نسبی است.

لفظ موصوف به حقیقت آن است که در لغت یا عرف و یا شرع برای آن معنا، وضع شده باشد، و مجاز آن است که در لغت یا عرف و یا شرع برای آن معنا... وضع نشده باشد (علم الهدی، ۱۰/۱).

اخذ به عموماً پس از فحص از انواع منحصص های متصل و منفصل (حسن بن زین الدین، ۱۰۲؛ آخوند خراسانی، ۲۱۸/۱؛ مظفر، ۱۲۷/۱) عمل به اطلاق پس از بررسی قرائن مقیّده و یا مقدمات حکمت (حسن بن زین الدین، ۱۵۰؛ آخوند خراسانی، ۲۴۲/۱، ۲۴۷؛ مظفر، ۱۶۸، ۱۵۵/۱) تبیین مجملات در سایه مبین ها (حسن بن زین الدین، ص ۱۵۲ ع ۱۵۶) تعیین معنای امر و نهی در پرتو قرائن در هر کاربرد و نظایر اینها که به طور مستوفی در مباحث الفاظ علم اصول مورد واری قرار گرفته، همه مبتنی بر این پیش فرض است که قلمرو دلالت و معنا منحصر در دلالت واژگانی نبوده، بلکه سطوح خاصی از معنا حاصل روابط کلامی و قرائن درونی و یا بیرونی سخن است. عام که سخن فراگیرنده جمیع افراد قابل پوشش است، (جرجانی، *التعريفات*، ۱۸۸) استغراق و فراگیری آن در مقام استعمال به اقتضای موقعیت ها محدود می شود. از این رو هنگامی که گفته می شود: «تدمر کل شیء بامر ربها» نابودی همه چیز منظور نبوده، بلکه منظور نابودی همه چیزهایی است که آن عذاب شأنیت تأثیر گذاری در آنها را داشته است نه نابودی آسمانها، زمین و همه چیز (شاطبی، ۲۷۱/۳). بدین رو بقاء عموم بر عمومیت، به سیاق متن و در پرتو قرینه متصل، مثل استثنا، غایت، شرط، یا در پرتو متون منفصل دیگر کتاب و سنت و یا به وسیله سیاق و قرینه بیرون متن مثل عقل تخصیص می خورد (الطلحی، ۱۵۲). همین طور است مسأله تقیید مطلق، و تعیین معنای مشترک، و تعیین معنای امر و نهی و غیره (همان، ۱۵۳، ۱۶۳). آنان گفته اند سخن خدا در قرآن از لحاظ

ساخت، در چارچوب قواعد محاوره زبان عربی است، گاه عامی است که همان ظاهرش مراد است، گاه عامی است که خاص بر او وارد است و خاص مراد است. گاه ظهوری است که سیاق نشان می دهد آن ظاهر مراد نیست، و تمام این امور با ملاحظه آغاز و میان و پایان کلام به دست می آید، زیرا کلام گاه آغازش بیان کننده پایان آن است، گاه پایان آن بیان کننده مقصود آغاز آن است (شافعی، ۵۲).

همین طور تقسیم بندی متن به نص و ظاهر، محکم و متشابه (قمی، ۱۶۳/۱؛ سرخسی، ۱۶۶-۱۶۵؛ ابوزهره، ۱۲۳) مجمل و انواع دلالت ها، همه به اعتبار اوصاف و خصوصیات متن است که بر اساس نظم کلام و سیاق درونی به متن نسبت داده می شود. اساساً تعبیرهای عبارتة النص و اشارة النص، ناظر به معنای سیاقی است.

در تعریف عبارتة النص گفته اند؛ آن چیزی است که سیاق (داخلی سخن) برای خاطر آن است و پیش از تأمل دانسته می شود که ظاهر متن آن را در بردارد. «ماکان السیاق لأجله و يعلم قبل التأمل ان ظاهر النص متناول له» (سرخسی، ۲۳۶/۱). «سیق له الکلام اصاله او تبعاً» (ادیب صالح، ۴۶۹/۱). بدین رومعنای متبادر از لفظ که مدلول منطوقی صریح است، عبارتة النص نامیده می شود.

و در تعریف دلالت اشاره یا اشارة النص، گفته اند. آن معنایی است که به وسیله چینش زبانی سخن ثابت است، هر چند مقصود متکلم نیست و متن نیز برای آن به ترتیب نیافته است و از تمام جهات نیز ظهور در آن ندارد (البزدوی، ۶۸/۱؛ ادیب صالح، ۴۷۸/۱) بدین رو مدلول التزامی به ویژه لوازم بیّن به معنای اعم و لوازم غیر بیّن کلام اشاره النص نامیده می شود. برای مثال، والوالدات یرضعن... و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف (بقره ۲۳۳) دلالت عبارت آیه آن است که نفقه مادران بر پدر فرزندان است، زیرا متبادر از ظاهر لفظ است و سیاق کلام برای آن است. اما دلالت اشاره این کلام آن است که فرزندان به پدر نسب

می برند نه مادر زیرا در «علی المولود له» فرزند را به وسیله «له» به آنان اختصاص داده است (ادیب صالح، ۴۸۳/۱).^۱

اصولیان در دریافت خطاب شرعی از راه الفاظ متن و دلالتها و معانی صریح و غیر صریح و معانی اساسی یا ثانوی که از طریق عبارت متن، اشاره آن و اقتضای آن به دست می آید، معنای دیگری را مورد توجه و تدقیق قرار داده اند که آن را مفهوم یا دلالت متن، در مقابل منطوق، نامیده اند و به شرح انواع مفاهیم مانند مفهوم شرط، وصف و... پرداخته اند (میرزای قمی، ۱۶۷/۱؛ مظفر، ۱۰۴/۱؛ العموش، ۱۲۷).

مفهوم یعنی آن سنخ معنای زبانی که برخاسته از کلمات نبوده، بلکه دلالت التزامی ویژه جمله‌های ترکیبی است (مظفر، ۱۰۱/۱) که سیاق سخن آن را می‌رساند. فلذا آن را چنین تعریف کرده اند: معنایی که منطوق به آن اشعار دارد «ماأشعر به المنطوق» (مغنیه، ۱۴۲) یا: فهمیده شده از سیاق است. «انه مفهوم من السیاق» (غزالی، شفاء الغلیل، ۵۳) پس مفهوم آن معنایی است که به خاطر دلیل حکم منطوق دریافت می شود و بالطبع از طریق سیاق درک می شود «انما تعرف بالسیاق» (مغنیه، ۱۴۳).

اصولیان همچنین به سیاق و موقعیت خود سخن و گوینده و مخاطب سخن توجه نموده، نقش و کارکرد این موقعیت ها را در تعیین و چگونگی معنای متن، مطرح کرده اند. شاطبی می نویسد:

علم معانی و بیان که با آن اعجاز نظم سخن و مقاصد کلام عرب شناخته می شود، براستی، مدارش اقتضای حال و موقعیت ها است. موقعیت و حال خطاب از جهت خود خطاب، یا گوینده و شنونده و یا هر دو. زیرا یک سخن به حسب موقعیت متفاوت و

۱. لازم است یادآور گردد که تعریف اصولیان عامه و شیعه از انحاء دلالات، عاری اختلاف نیست. نک. بابایی و دیگران، روش شناسی تفسیر، ص ۲۴۳-۲۴۹

مخاطبان مختلف و امور دیگر، قابل فهم های متفاوت است (الشاطبی، ۳/۳۴۷).

این قیم استدلال از طریق صفات گوینده را استدلال بر مراد بدون لفظ، بلکه بر اساس ویژگی های گوینده دانسته است (ابن قیم الجوزیه، ۵۲/۱؛ نیز نک: شاطبی، ۳/۳۳۷).

غزالی در مورد شناخت مراد خطاب شارع عناصر گوناگون معنایی و مراتب گوناگون دلالتی آن را چنین شرح می دهد: روال طبیعی، شناخت خطاب در پرتو لغت است. لکن اگر در مقصود سخن شارع احتمالات گوناگون رود، نیازمند انضمام قرینه است. قرینه یکی از سه چیز است:

۱. لفظ واضح و مکشوف

۲. احاله به دلیل عقل

۳. قرائن حالیه از اشارات، رموز، حرکات، سوابق، لواحق که محدودیت و حصر ندارد. این قرائن مختص حاضران خطاب یعنی صحابه است و برای دیگران به وسیله نقل آنان فراهم می شود (غزالی، المستصفی، ۱/۱۸۵).

مرحوم مظفر این نظریه همه جانبه و توجه به معنای اساسی و نسبی به معنا را به صورتی قابل توجه در استدلال به آیه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (۶) بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (حجرات، ۴۹/۶) بر اثبات حجیت خبر واحد تطبیق نموده است. وی نخست مفردات آیه چون: تبین، اصابت، جهالت، آن گاه روابط ترکیبی و نحوی آن و سر انجام ارتباط منطقی و مفهومی آن در تعامل با عملکرد و ذهنیت مخاطبان را بیان می کند و بدین گونه استدلال از طریق مفهوم را تمام می شمارد (مظفر، ۲/۶۹۹، ۶۶).

نتیجه

گفته شد که معنا شناسی معاصر اهمیت فوق العاده ای برای معنای نسبی قائل است. در بررسی این مسأله که نقش و جایگاه هر یک از معانی اساسی و نسبی در

تحلیل معنایی چیست اشاره گردید که واژه ها همچون مصالح ساختمان هستند که براساس معنای وضعی خود در ارتباط تفهیمی انسانها به کار گرفته می شوند. کار برد واژه ها در نظام زبان و ارتباط اجتماعی، عوامل و عناصر متعددی چون: متکلم (موقعیت، معلومات و اراده او)، روابط زنجیره ای و به هم پیوسته کلمات (نقش ترکیبی کلمات)، موضوع سخن، مخاطب و فضای فرهنگی وقوع کلام را به میان می آورد که به اصطلاح عناصر معنای نسبی به شمار می روند. نگاه ها و دیدگاه های جدید به معنای نسبی ملاحظه شد و دیدیم که بافت گرای بی جهت گیری های تک سویه ای نیز به خود دیده است. در این میان برخی معنا را در اساس به کاربرد منوط ساخته، و برخی نیز موقعیت را در جانب فضای پیدایش گفتار محدود ساخته دیگر عناصر معنایی را در تعلیق برده اند. سپس مقارنه ای میان این کوشش با پژوهش های عالمان مسلمان صورت گرفت. این مقایسه نشان داد که اندیشمندان مسلمان در علوم گوناگون زبان شناسی، اصول فقه، متون تفسیری و علوم قرآن، رویکردی فراگیر به مسأله معنا داشته، جایگاه معنای پایه و معنای نسبی و عناصر آن را به درستی و با ژرف اندیشی تمام مورد توجه و تجربه و تحلیل قرار داده اند.

بر اساس این نگاه متوازن، اثبات شده است که نه می توان معنای اساسی ناشی از وضع را به عذر معنای کاربردی و نسبی در بوته فراموشی سپرد، که در این صورت اساس تفاهم اجتماعی ویران خواهد شد، و نه می توان معنای لغوی را بدون هیچ نوع رنگ پذیری از بافت و فضاهای درونی و بیرونی سخن بر متن تحمیل نمود، همان سان که فروگاهی بافت در قلمرو سیاق محیط فرهنگی - اجتماعی نیز یک خطای روشی است. صرف نظر از آنکه زمینه گرایی علی الاصول گرفتار این نقصان معرفت شناختی

است که هر نوع خلاقیت و اندیشه ورزی در ساحت حیات انسانی را به تعلیق می گذارد.

منابع

قرآن کریم.

- آخوند خراسانی، محمد کاظم، *کفایه الاصول*، تحقیق و نشر موسسه آل البيت.
- آلتون، ویلیام بی، *فلسفه زبان*، ترجمه احمد ایرانمنش جلیلی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۱ش.
- ابن اثیر، نصر الله بن محمد، *المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر*، تحقیق احمد حوفی و بدوی طبانه، مصر، قاهره، مکتبه نهضه، ۱۹۶۲م.
- ابن انباری، عبدالرحمن بن محمد، *الاضداد*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، کویت، وزاره الارشاد، ۱۹۶۰م.
- ابن جنی، ابوالفتح عثمان بن جنی، *الخصائص*، تحقیق محمد علی النجار، قاهره، هیئته المصریه العامه للکتاب، ۱۴۱۶ق.
- ابن فارس، احمد، *الصاحی فی فقه اللغه*، تحقیق صقر، قاهره. مطبعه عیسی البابی الحلبی.
- ابن قیم، محمد بن ابی بکر، *اعلام الموقعین عن رب العالمین*، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، المکتبه العصریه، ۱۴۰۷ق.
- ابن کثیر، ابی الفداء اسماعیل بن عمر، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ق.
- ابن هشام، جمال الدین، *مغنی اللیب*، قم، کتابخانه، آیت الله مرعشی، ۱۴۰۵ق.
- ابوزهره، محمد، *اصول الفقه*، دارالفکر العربی، بی جا، بی تا.
- ابوزید، نصر حامد، *النصر و السلطه و الحقیقه اراده المعرفه و اراده الهیمنه*، مغرب، مرکز الثقافی العربی، ۲۰۰۰م.

- ابوزید، نصر حامد، *معنای متن*، ترجمه مرتضی کریمی نیا، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰ش.
- احمد مختار، عمر، *علم الدلاله*، قاهره، عالم الکتب، ۱۹۹۸م.
- ادیب صالح، محمد، *تفسیر النصوص فی الفقه الاسلامی*، بیروت، دمشق، عمان، ۱۴۱۳ق.
- اولمان، ستیفن، *دور الکلما فی اللغه*، ترجمه کمال بشر، قاهره، مکتبه الشباب، بی تا.
- ایزوتسو، توشیهکو، *خدا و انسان در قرآن، معنا شناسی جهان بینی قرآنی*، ترجمه احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ش.
- _____، *مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید*، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، نشر فرزانه، ۱۳۷۸ش.
- البردوی، فخرالاسلام، *الاصول*، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۹۷۴م.
- بابایی، علی اکبر، *روش شناسی تفسیر قرآن*، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ش.
- تمام حسان، *اللغه العربیة معناها و مبناها*، دار البیضاء، دارالثقافه، بی تا.
- _____، *مقالات فی اللغه و الادب (تشقیق المعنی)*، مکه، جامعه امّ القری، معهد اللغه العربیه، ۱۴۰۵ق.
- جاحظ، عمر بن بحر بن محبوب، *البیان و التیسیر*، تحقیق ابوملجم، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۱۴۰۸ق.
- جان لاینز، *معناشناسی زبانشناختی*، ترجمه حسین واله، تهران، گام نو، ۱۳۸۳ش.
- جرجانی، علی بن محمد، *التعریفات*، تهران، ناصر خسرو، بی تا.
- جرجانی، عبد القاهر، *اسرار البلاغه فی علم البیان*، تصحیح رشید رضا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۹ق.
- ابن زین الدین، حسن، *معالم الدین*، قم، موسسه نشر اسلامی، بی تا.
- الخطیب القزوی، *الایضاح فی علوم البلاغه*، تحقیق محمد عبد المنعم خفاجی، بیروت، الدارالکتاب اللبنانی، ۱۹۸۰م.

- الخولى، امين، *مناهج التجديد فى النحو والبلاغة و التفسير و الادب*، بيروت، دارالمعرفة، ١٩٦١م.
- خفاجى، ابن سنان، *سرّ الفصاحة*، القاهرة، مطبعة صبيح مصر، ١٩٥٣م.
- خلود العموش، *الخطاب القرآنى دراسته فى العلاقة بين النص و السياق*، اردن، عالم الكتب الحديث، ١٤٢٦ق.
- دهخدا، *لغت نامه*، ذيل و اژه بافت، نرم افزار لغت نامه، ويراست دوم.
- رازى، فخر الدين محمد بن عمر، *المحصل*، تحقيق طه جابر فياض العلونى، بيروت، موسسه الرساله، ١٤١٢ق.
- رشيد رضا، محمد، *تفسير القرآن الحكيم الشهير بتفسير المنار*، دارالفكر للطباعة و النشر.
- زجاج، ابو اسحاق ابراهيم بن سرى بن سهل، *معانى القرآن و اعرابه*، تحقيق دكتور عبد الجليل عبده شلبى، بيروت، عالم الكتب، ١٤٠٨ق.
- زرکشى، بدر الدين محمد بن عبد الله، *البرهان فى علوم القرآن*، تحقيق مرعشلى و همكاران، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٠ق.
- زرين كوب، عبد الحسين، *تقد ادبى*، امير كبير، تهران، ١٣٧٣ش.
- زغلول، محمد، *تاريخ النقد العربى الى القرن الرابع الهجرى*، مصر، دار المعارف، بى تا.
- زغلول سلام، محمد، *اثر القرآن فى تطور النقد العربى الى آخر قرن رابع الهجرى*، مصر، دارالمعارف، ١٩٦١م.
- سرخسى، محمد بن احمد بن ابى سهل، *اصول السرخسى*، تحقيق ابولولفا افغانى، بيروت، دارالمعرفة، بى تا.
- سعيدى روشن، محمد باقر، «از متن تا معنا»، *مجله حوزه و دانشگاه*، ش ٣٩، ١٣٨٣ش.
- «قرآن نزول تاريخى، حضور فراتاريخى»، *مجله پژوهش هاى فلسفى كلامى*، ش ٢٨، ١٣٨٥ش.

- سكاكى، احمد بن يوسف، *مفتاح العلوم*، تحقيق اكرم عثمان يوسف، عراق، مطبعة دار العاده، ١٤٠٢ق.
- سيوطى، جلال الدين، *الاشباه و النظائر فى النحو*، بيروت، دارالكتب العلميه، بى تا.
- ، *الاتقان*، قم، منشورات شريف رضى، بى تا.
- شاطبى، ابراهيم بن موسى، *المواقفات فى اصول الشريعه*، مكه، دار الباز للنشر و التوزيع، بى تا.
- شافعى، محمد بن ادريس، *الرساله*، تحقيق احمد محمد شاکر، بيروت، المكتبه العلميه، بى تا.
- صدر، سيد حسين، *تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام*، تهران، منشورات اعلمى، بى تا.
- صدر، محمد باقر، *دروس فى علم الاصول*، قم، مؤسسه نشر الاسلامى، ١٤١٠ق.
- طباطبايى، سيد محمد حسين، *الميزان فى تفسير القرآن*، قم، جامعه مدرسين، بى تا.
- طبرسى، ابن على فضل بن حسن، *مجمع البيان فى تفسير القرآن*، بيروت، موسسه اعلمى ١٤١٥ق.
- طبرى، ابى جعفر محمد بن جرير، *جامع البيان عن تأويل القرآن*، تحقيق صدقى جميل، بيروت، دار الفكر، ١٤١٥ق.
- الطلحى، رده الله بن رده بن ضيف الله، *دلالة السياق*، مكه، جامعه ام القرى، ١٤٢٤ق.
- طوسى، محمد بن حسن، *التبيان فى تفسير القرآن*، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤٠٩ق.
- العوادى، كاظم مشكور، *البحث الدلالى عند ابن سينا دراسة اسلوبية فى ضوء اللسانيات*، بيروت، موسسه، البلاغه، ١٤٢١ق.
- علم الهدى، على بن حسين، *الذريعة الى اصول الشريعه*، تحقيق ابوالقاسم كرجى، انتشارات دانشگاه تهران.
- على صغير، محمد حسين، *تطور البحث الدلالى*، بيروت، دار المورخ العربى، ١٤٢٠ق.

غزالی، ابو حامد، محمد بن محمد، *شفاء الغلیل فی بیان الشبه و المخیل و مسالك التعلیل*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤٢٠ق.

_____، محمد بن محمد، *المستصفی*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ١٤١٧ق.

قرطبی، ابی عبد الله محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ١٤٠٥ق.

قزوینی، محمد بن عبد الرحمن، *الایضاح فی علوم البلاغه*، قاهره، مکتبه محمد علی صبیح، ١٣٩٠ق.

م، م، لویس، *اللغه فی المجتمع*، ترجمه تمام حسان، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ١٩١٩ م.

مبارک، محمد، *فقه اللغه و خصائص العربیه*، بیروت، دار الفکر، ١٩٩٥ق.

مظفر، محمد رضا، *اصول الفقه*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ١٣٧٠ش.

محمد عبد المقصود، حسن، *الدلالات السياقیة لمادة کتب فی القرآن الکریم*، قاهره، مکتبه الآداب، بی تا.

مغنیه، محمد جواد، *اصول الفقه فی ثوبه الجدید*، قم، دار الکتب الاسلامی، ١٤١١ق.

مکی، بریان، *فلاسفه بزرگ*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی، ١٣٧٢.

میرزای قمی، *قوانین الاصول*، چاپ سنگی.

نصری، *فلسفه تحلیلی*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ١٣٧٩ق.

هادسن، ویلیام دونالد لودویگ ویتگنشتاین، *ربط فلسفه او به باور دینی*، ترجمه مصطفی ملکیان، تهران، گروس، ١٣٧٨ق.

یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، *معجم الادباء*، انتشارات سروش، بی تا.

Firth, J.R., *Papers in linguistics*, Oxford university press, 1950.